

"تشکیلات بندی" ها *

آفتابگردان

به یاد زهرا

"توبه تاکتیکی"، از نماز خواندن مصلحتی گرفته تا همکاری‌های اطلاعاتی، روشی بود که پس از ۳۰ خرداد ۶۰ و موج اعدام‌های بی‌رویه‌ای که پیامد آن بود، به طور سیستماتیک از سوی "مجاهدین" به کار بسته شد. در این رهگذر برخی هواداران نیروهای چپ نیز از این تاکتیک استفاده کردند. اما این کار بر اساس رهنمود سازمانها و گروه‌های چپ صورت نمی‌گرفت. هر چند که آنها هیچ رهنمود و یا موضعی در این باره -چه در تأیید و چه در رد آن- ارائه نداده بودند.

یکی از اولین کسانی که به طور "تاکتیکی" تواب شدند، مجاهدینی بودند که بعدها به "تشکیلات بندی" معروف شدند. اینان در تظاهرات ۳۰ خرداد ۶۰ و آغاز "فاز نظامی"ی حرکتِ مجاهدین دستگیر و به آپارتمان‌های داخل اوین منتقل شدند. این افراد از آنجا که معتقد بودند مجاهدین به زودی قدرت را به قبضه خود در می‌آورند و جمهوری اسلامی را سرنگون می‌سازند، با روحیه‌ای بسیار تهاجمی و از موضع قدرت با زندانبانان روبرو شدند؛ تا جایی که حتا از دادن نام و مشخصات خود به بازجو سر باز زدند. مسئولین زندان که در برخورد با این افراد در مانده بودند و نمی‌دانستند چگونه با آنها رفتار کنند، پس از مدتی

* این نوشته بر اساس آنچه در زندانهای زنان تهران -اوین و قزل حصار- دیده‌ام و شنیده‌ام تنظیم شده است.

این گروه را از آپارتمانهای اوین به قزل حصار فرستادند. آنها، اما به مجردی که در قزل حصار مستقر شدند، دست به ساختن یک شبکه تشکیلاتی در داخل بند زدند؛ شبکه تشکیلاتی با همان ویژگی‌های تشکیلات بیرون از زندان مجاهدین؛ با همان سلسله مراتب تشکیلاتی، و کم و بیش همان هسته‌ها و زیرهسته‌ها؛ از هسته جمع‌آوری کمک مالی گرفته تا هسته تدارک شورش در نقطه صفر. "خط" این "تشکیلات" هم از طریق نفوذی‌های مجاهدین در دادستانی انقلاب می‌رسید.

تشکیلات بند مجاهدین هنوز پا نگرفته بود که کل ماجرا لورفت و باعث شد که زندانبانان نسبت به مجاهدین تغییر رویه دهند و با آنها تندتر و خشن‌تر رفتار کنند. پس از افزایش فشار و گسترش اعدامها برخی از "تشکیلات بندی‌ها" تصمیم گرفتند که به طور مصلحتی و تاکتیکی توبه کنند و به درجات گوناگون با مأمورین زندان راه بیایند و همکاری کنند. از پذیرش تمام و کمال مقررات گرفته، تا خبرچینی و انواع و اقسام خوش رقصی. انتشار نشریه "منافق" محصول مشترک همین همکاری زندانی و زندانبان بود که در داخل زندان تهیه و تنظیم و چاپ می‌شد. اگر هدف گردانندگان زندان از انتشار "منافق"، تضعیف و تخطئه رهبران و خط‌مشی مجاهدین بود و در هم شکستن و به سازش کشیدن هواداران، هدف "تواب تاکتیکی"‌ها این بود که با استفاده از این وسیله گامی به سمت هدف‌شان بردارند. دلشان به این خوش بود که بدین ترتیب می‌توانند گوشه‌ای از نقطه نظرات رهبری سازمان‌شان را به میان هواداران دربند ببرند و به آنها رهنمود دهند که "فقط قسمتهایی را بخوانید که در داخل گیومه قرار دارد و مستقیماً حرفهای سازمان" است.

مسئولین زندان پس از اینکه به هدف‌هایشان دست یافتند و توانستند فکر تواب شدن را -ولو به صورت تاکتیکی- به میان هواداران مجاهدین ببرند، و به این ترتیب نظم و مقررات دلخواهشان را در زندان برقرار کنند، قدر قدرتی‌شان را تثبیت نمایند، فضای رعب و وحشت را بیش از پیش سازند، این فکر را جا بیاندازند که مقاومت در برابرشان غیرممکن و بی‌فایده است و راهی جز تسلیم و کرنش نیست، نشریه "منافق" را تعطیل کردند و در پی آن شماری از "تواب تاکتیکی"‌های مجاهدین اعدام شدند؛ شماری دیگر نیز با محکوم شدن به حبس‌های درازمدت و دادن تعهد همکاری همه‌جانبه به تواب‌های واقعی تبدیل شدند. شماری هم که هنوز نسبت به ماهیت‌شان اطمینان خاطر نبود و رژیم می‌پنداشت که تاکتیکی تواب شده‌اند را به همکاری‌های گسترده‌تر وادار کردند. اینان در معیت پاسدارها

به محله، مدرسه و دانشگاه می رفتند و عمدتاً چپی ها را شناسایی می کردند و به چنگ حکومت می انداختند. همین ها بودند که بعدها "ترفع" گرفتند و به مسئولین بند زندان مبدل شدند و برای جلب اعتماد بیشتر دادستانی، به هر کاری دست زدند. از گزارش نویسی های مغرضانه گرفته تا شرکت در جوخه اعدام. یکی از شاخص ترین این افراد، فریبا عمومی بود که در سال ۶۳ در مصاحبه ای در "حسینیه" گفت: این گزارش ها و کارها در خدمت حفظ افراد و رده های بالاتر تشکیلات مجاهدین بود.

"توبه ی تاکتیکی" گرچه از اواسط سال ۱۳۶۱ برای گردانندگان زندان های جمهوری اسلامی کاملاً لو رفته بود، اما چند سالی طول کشید تا کاملاً از دور خارج شود. رهبری مجاهدین، حتا پس از دیدن نتیجه "تواب تاکتیکی" های سال های ۶۰ و ۶۱، حاضر به تقبیح این تاکتیک نشد و حاضر بود که اعضایش به هر قیمت از زندان های جمهوری اسلامی جان سالم به در برند و به صفوف سازمانشان پیوندند. از سوی دیگر نهادهای سرکوبگر رژیم نیز سیاست یگانه ای در برخورد با این تاکتیک نداشتند. در حالی که سپاه پاسداران نسبت به سودمندی این تاکتیک تردید نشان می داد، "دادستانی انقلاب" و اسدالله لاجوردی و دارودسته اش، بر سودمندی این تاکتیک پافشاری می کردند. به نظر می رسد که بعد از افت موج اعدام ها، و شاید همزمان با لو رفتن شگرد توبه ی تاکتیکی، خود گردانندگان زندان به استفاده از این حربه برای در هم شکستن روحیه زندانیان و رام کردن آنها - به ویژه هواداران جریان های چپ- روی آوردند. به این ترتیب که اعضای رده بالای گروه ها و سازمانهای چپ را آنقدر شکنجه می کردند و زیر فشار قرار می دادند که طاقتشان طاق شود و به کلی در هم شکسته شوند. سپس این افراد و داده و در هم شکسته را در بازجوئی های اعضاء رده های پائین تر و هواداران ساده سازمانها و گروه ها می بردند و قسمتی از کار در هم شکستن زندانی را به عهده اینها می گذاشتند. و کم نبود مواردی که عضو ساده یا هوادار در برابر استدلال رهبر و مسئول دیروز خود، دچار تزلزل و سستی شود، از اعمال گذشته خود پشیمان گردد و به ابراز ندامت و توبه پردازد.

گرچه شمار چشمگیری از زندانیان زیر چتر "توبه" قرار گرفته بودند، اما با کمی دقت می شد فهمید کدام زندانی خائن و جاسوس است و کدام زندانی تواب نمائی می کند. هر دو گروه اما مجبور بودند که یکی از وجوه اساسی هویت خود را نفی کنند. زندانی مجاهد باید خود و هم کیشان خود را "منافق" بخواند و زندانی چپ به نماز بایستد. غلظت و رقت

توابع نمائی هم، البته بستگی داشت به وضعیت حکومت. هر وقت رژیم زیر فشار خود را می‌یافت، فشار بیشتری بر زندانیان می‌گذاشت.

البته هر بند زندان هم بنا به ترکیب و فضا و فرهنگ خودش واکنش نشان می‌داد. بند دوی "بالا" و "پائین" از توابع‌های دواآتشه‌ای پر بود که حتا به یکدیگر هم رحم نمی‌کردند. آنها تخطی از مقررات زندان را به یکدیگر نمی‌بخشیدند و در خوش رقصی برای مسئولین زندان و گزارش دادن هر گونه خطا یا لغزشی گوی سبقت از هم می‌ربودند. نگهبانان بند گرچه رفته رفته به این گزارش‌ها بی‌اعتماد و بی‌اعتنا شده بودند، از این فضا جهت اعمال فشار بیشتر به زندانیان استفاده می‌کردند. برعکس، بند یکِ اوین که پائیز سال ۱۳۶۳ از سرموضعی‌های تمام بندها درست شده بود و اصولاً توابع نداشت، هر از چندگاه جولانگاه جاسوس‌های وارداتی رژیم می‌شد که از بندهای دیگر می‌آمدند و پس از مدتی دست از پا درازتر از آن جا فرار می‌کردند.

همدستی با زندانبانان و خبرچینی برای آنها، در آغاز طور دیگری بود. به عنوان مثال، بند ۳۰۰۰ دختران که دستگیرشدگان سپاه پاسداران آنجا به سر می‌بردند، خبرچینی داشت به نام "فوزیه" که از اعضای یکی از سازمانهای چپ بود. بازجوها، هر تازه دستگیرشده‌ای را که اطلاعات کمی از او داشتند، فوری پیش او در سلول ۱۰ می‌انداختند. و فوزیه با تظاهر به دوستی و محبت، و با حيله و نیرنگ می‌کوشید که اعتماد او را جلب کند و اطلاعاتی به چنگ آورد. بیشتر وقتها هم در این کار موفق می‌شد. چرا که زندانی هنوز در حالت گیجی و منگی آغاز دستگیری بود و به این ترفند گردانندگان زندان وارد نبود. به این ترتیب اطلاعاتی که از طریق فوزیه در اختیار رژیم قرار می‌گرفت راه را برای شکنجه‌های بیشتر و دستگیری‌های گسترده‌تر هموار می‌ساخت. افسوس، زندانی وقتی درمی‌یافت از کجا خورده که دیگر خیلی دیر بود، و جالب اینکه سلول فوزیه را حتا عوض هم نمی‌کردند. گرچه دستشویی‌ها پر بود از این پیام: سلول ۱۰ جاسوس دارد.

"توبه‌ی تاکتیکی" شگردی بود که شماری از زندانیان برای رهائی خود از فشارهای سخت زندان جمهوری اسلامی به کار بستند. این شگرد، در بیشتر موارد، به ضد خود تبدیل شد و طیف گسترده‌ای از "توابع"ها را به وجود آورد. و جمهوری اسلامی با به خدمت درآوردن آنها کوشید که زندگی در زندان را برای مخالفین خود جهنم سازد، هرگونه امنیت و آرامش را از زندانی سلب کند، اعتماد و علاقه‌ی میان زندانیان را از بین ببرد و فضائی

بسازد که در آن مرز میان لغزش و خیانت، انفعال شرافتمندانه و وادادگی بی حد و مرز و
ندامت و توبه مخدوش شود. ■